

## رابطه زمامدار و مردم از دیدگاه سعدی

اطهر تجلی اردکانی

افلاطون بر آن است که: «جامعه پایدار نمی ماند، اگر همهء افراد آن از قابلیت سیاسی بهره مند نباشند».<sup>۱</sup>

پس آگاهی سیاسی در میان عموم مردم، به پایداری و بقای کشور منجر می شود. اگر مردم قابلیت های سیاسی را دارا باشند، نسبت به وظایف زمامداران در قبال خویش نیز آگاه تر خواهند بود و انتظارات به جا و بایسته ای از حکام خویش خواهند داشت. از سوی دیگر بر وظیفهء خود در برابر حاکمان نیز اشراف می یابند و بدین گونه میان مردم و زمامدار، تعاملی شایسته صورت می گیرد.

البته از آن جا که افلاطون نظام اشرافی را برترین نوع نظام حکومتی می داند، خواست شاه را بر خواست مردم مقدم می دارد و پیروی از تمایلات مردم را بی وجه می پندارد و می گوید: «وظیفهء سیاستمدار این نیست که از تمایلات مردم پیروی کند و در ارضای آنها بکوشد، بلکه این است که مردم را بهتر سازد».<sup>۲</sup> که البته این هدفی است بسیار دیریاب و دشوار.

رابطهء زمامدار و مردم

خواجه نصیرالدین طوسی در *اخلاق ناصری*، ابوت و محبت پدرانہء پادشاه را نسبت به رعیت از خصایل مهم او می‌شمارد و می‌گوید: «باید که محبت ملک رعیت را محبتی بود ابوی و محبت رعیت او را بنوی و محبت رعیت با یکدیگر اخوی تا شرایط نظام میان ایشان محفوظ ماند».<sup>۳</sup>

ارسطو بر آن است پادشاهی که خود فاسد و گمراه است، نمی‌تواند مردم را هدایت کند و از آنان انتظار خیر داشته باشد.<sup>۴</sup>

از حکم انوشیروان مذکور در جاویدان خرد دربارهء وظایف متقابل شاه و مردم نسبت به یکدیگر این است: «سئل: ما الذی يجب علی الملوك للرعية؟ و ما الذی يجب للرعية علی الملوك؟ قال: للرعية علی الملوك ان ینصفوهم و ینصفوا لهم و یؤمنوا برہم و یحرسوا نفورہم علی الرعية لملوک النصیحة و الشکر. پرسیده شد: چه چیزی بر شاهان نسبت به مردم واجب است و رعایت چه نکاتی بر مردم در رفتار با شاهان لازم است؟ گفت: بر شاهان است که با مردم به داد رفتار نمایند و حق آنان را بدهند. مال و ناموسشان را امن دارند و از مرزهایشان پاسبانی کنند و بر مردم است که خیرخواه و سپاسگزار شاهان باشند».<sup>۵</sup>

ویژگی حاکم خوب از نظر افلاطون آن است که: «هرگاه طالب نفع خود نباشد و در همهء احوال نفع زیردستان را بخواهد و به همین جهت، هر خردمندی از این دو شق که یکی منتفع شدن از دیگران و دیگری زحمت منتفع ساختن دیگران باشد، شق دوم را ترجیح می‌دهد».<sup>۶</sup>

در جای دیگر می‌گوید: «هیچ حاکم در هیچ نوع حکومت نفع خود را جایز ندانسته و طالب نیست، بلکه جوای نفع کسانی است که در ظل حکومت وی هستند و نفع و خیر آنها را می‌اندیشد».<sup>۷</sup>

سعدی نیز با افلاطون همداستان و معتقد است که شاه باید مصلحت بندگان و زیردستان را بر صلاح خویش ترجیح نهد. در حکایتی از *گلستان* آمده است که: «پادشاهی به بیماری هابلی دچار شده بود و پزشکان زهرهء آدمی به چند صفت

موصوف را برای درمان او تجویز می‌کنند و دهقان‌زاده‌ای به این صفت می‌یابند و پدر و مادرش را به مبلغی گزاف خشنود می‌کنند. قاضی فتوا می‌دهد که «خون یکی از رعیت ریختن سلامت پادشه را روا باشد. جلاّد قصد کرد. پسر سر سوی آسمان برآورد و تبسم کرد». پادشاه علت تبسم او را جويا می‌شود و پسر می‌گوید: «ناز فرزندان بر پدران و مادران باشد و دعوی پیش قاضی برند و داد از پادشه خواهند؛ اکنون پدر و مادر به علت حطام دنیا مرا به خون در سپردند و سلطان مصالح خویش اندر هلاک من همی بیند، به جز خدای عزوجل پناهی نمی‌بینم». این سخن در سلطان اثر می‌کند و می‌گوید: «هلاک من اولی‌تر است از خون بی‌گناهی ریختن».<sup>۸</sup>

نیکی با مردم موجب ارج و قدر شاه می‌شود. سعدی این معنی را در این حکایت می‌آورد: «اسکندر رومی را پرسیدند: دیار مشرق و مغرب به چه گرفتی که ملوک پیشین را خزاین و عمر و ملک و لشکر بیش از این بوده است و ایشان را هیچ فتحی میسر نشده، گفتا: به عون خدای عزوجل هر مملکتی را که گرفتم رعیتش نیازردم و نام پادشاهان جز به نیکویی نبردم».<sup>۹</sup>

در مواعظ می‌گوید:

کوتاه نظران را نبود جز غم خویش صاحب نظران را غم بیگانه و خویش

رابطهء زمامدار و مردم

از ویژگی‌های شاه، رعایت عدل نسبت به همگان است. در رابطهء با مردم، این عدل بیشتر رخ می‌نماید. اساساً به عدالت رفتار نمودن با مردم از وظایف شاهان است زیرا بنا به گفتهء شیخ: «... به حقیقت پادشاهان را این دولت و حرمت، به وجود رعیت است که بی‌وجود رعیت پادشاهی ممکن نیست، پس اگر نگه‌داشت درویشان نکند و حقوق ایشان را بر خود نشناسد، غایت بی‌مروتی است».<sup>۱۰</sup>

همین مفهوم را در جای دیگر تکرار می‌کند و تمثیلی زیبا در این باب می‌آورد:<sup>۱۱</sup>  
«پادشاهان به رعیت پادشاهند، چون رعیت بی‌زارند دشمن ملک خویشند». «پادشاهان سرند و رعیت جسد؛ پس نادان سری باشد که جسد خود را به دندان پاره کند».<sup>۱۲</sup>  
سعدی پادشاهان را به ناپایدار بودن مقام و قدرت دنیوی هشدار می‌دهد و تنها داد را موجب فلاح و رستگاری زمامداران می‌داند:  
دادگر اندر دو جهان پادشاست ورنه هم آنجا و هم اینجا گداست<sup>۱۳</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

خشنود نگاه داشتن مردم، سبب بقای حکومت زمامداران است. پس شاه باید بر مردم شفقت ورزد تا ایشان نیز با جان و دل از سلطنت او حمایت کنند و بر رونق اقتصاد و عمران و طنشان بیفزایند: «پادشاهان که مشفق درویشند، نگهبان ملک خویشند؛ به حکم آن که عدل و احسان و انصاف خداوندان مملکت، موجب امن و استقامت رعیت است و عمارت و زراعت بیش اتفاق افتد».<sup>۱۴</sup> افلاطون معتقد است: «ممکن نیست سیاستمدار، مردم تحت سیاستش را به صلاح و نیکی رهنمون شود تا وقتی که آن‌چه بر خود او واجب است، از حق صیانت و رعایت به انجام رساند. اگر چنین کند و مردمان به او اعتماد کنند طاعت او بر ایشان لازم می‌آید و اگر از طاعتش سرپیچی کنند، با سلطه آنان را به فرمانبری وادار می‌سازد. وقتی او حق رعایت مردم را به انجام رساند، بر مردم هم واجب است که از او فرمان برند و اگر وفا نکنند، سزاوار مجازات هستند و اگر وفا کنند باید شاه وعده‌هایش را در مورد آنان به جای آورد».<sup>۱۵</sup>

در اخلاق ناصری آمده است: «واجب بود که در حال رعیت نظر کند و بر حفظ قوانین معدلت توفّر نماید، چه قوام مملکت به معدلت بود و شرط اول در معدلت آن بود که اصناف خلق را با یکدیگر متکافی دارد، چه هم‌چنان که امزج‌ه معتدل به تکافی چهار عنصر حاصل آید، اجتماعات معتدل به تکافی چهار صنف صورت بندد: اول اهل قلم مانند ارباب علوم و معارف و فقها و قضات و کتاب و حساب و مهندسان و منجمان و اطباء و شعرا که قوام دین و دنیا به وجود ایشان بود و ایشان به مثابت آبنده در طبایع و دوم اهل شمشیر مانند مقاتله و مجاهدان و مطوّعه<sup>۱۶</sup> و غازیان و اهل شعور و اهل بأس و شجاعت و اعوان ملک و حارسان دولت که نظام عالم به توسط ایشان بود و ایشان به منزلت آتشند در طبایع و سیم اهل معامله چون: تجّار که بضاعات از افقی به افقی برند و چون محترفه و ارباب صناعات و حرفه‌ها و جبات خراج که معیشت نوع بی‌تعاون ایشان ممتنع بود و ایشان به جای هوایند در طبایع و چهارم اهل مزارعه چون: برزگران و دهقانان و اهل حرث و فلاح که اقوات همهء جماعت مرتّب دارند و بقای اشخاص بی‌مدیریت ایشان محال بود و ایشان به جای خاکند در طبایع».<sup>۱۷</sup>

رابطهء زمامدار و مردم

خزانهء مملکت در نظام فئودالیستی، با خراج رعیت تأمین می‌شد. جز فراهم شدن اسباب رفاه پادشاه، اموال خزانه برای حفظ حکومت و مخارج جنگ و حقوق سپاهیان هزینه می‌گردید، پس اگر رعیت از پرداخت خراج تن می‌زد، خزانه تهی می‌ماند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در مکاتبات خویش به انواع خزانه‌ها اشاره می‌کند و منبع خزانه‌ها را مردم می‌داند و می‌گوید: «و باید حکام را سه خزینه باشد: اول خزینهء مال، دوم خزینهء سلاح و سیوم خزینهء مأکولات و ملبوسات و این خزاین را خزاین خرج گویند و خزینهء دخل رعیت است که این خزاین مذکور از حسن سعی و کفایت ایشان پر شود و چون احوال ایشان خراب باشد، ملوک را هیچ کامی به حصول نیبوندند و چون در عاقبت امور نظر کنی، اصل مملکتداری عدل است، چه پادشاهی حاصل نمی‌شود، الا به لشکر، به مال جمع توان کرد و مال از رعیت حاصل گردد و رعیت را به عدل نگاه توان داشت».<sup>۱۸</sup>

سعدی این مطلب را چنین بیان می‌کند:

گر از خراج رعیت نباشدت باری تو برگ حاشیت لشکر از کجا آری  
پس آن که مملکت از رنج بُرد او داری روا مدار که بر خویشتن بیازاری<sup>۱۹</sup>  
برای اجرای عدالت شاه باید از حال مردم آگاه باشد. بدین منظور شیخ توصیه می‌کند که: «پادشاهان جایی نشینند که اگر دادخواهی فغان سر داد با خبر باشند، که حاجبان و سرهنگان نه هر وقتی مهمات رعیت به سمع پادشاه رسانند».<sup>۲۰</sup>  
در مجازات مردم باید به انصاف حکم کند زیرا: «ظلم صریح، از گناه خاصان تن زدن است و عامیان را گردن زدن».<sup>۲۱</sup>  
بخشش او باید شامل و فراگیر باشد:  
خطاب حاکم عادل مثال باران است چه در حدیقه سلطان چه بر کنیسهء عام  
اگر رعایت خلق است، منصف همه باش نه مال زید حلال است و خون عمر حرام<sup>۲۲</sup>

همه راده چو می دهی مرسوم نه یکی راضی و دگر محروم  
خیر با همگنان بباید کرد تا نیفتد میان ایشان گرد  
کآن چه در کفّ‌های بیفزاید به دگر بی‌خلاف درباید<sup>۲۳</sup>

البته سعدی در مواقعی دستخوش احساسات شاعرانه و لطیف می‌گردد و شاه را سفارش می‌کند که برای به دست آوردن دل مردم، خزانه را تهی کند که این سیاست با توصیه‌های دیگر او هم‌خوانی ندارد و کاملاً آشکار است که حکومت را به ورشکستگی و تباهی سوق می‌دهد:

عدل و انصاف و راستی باید ور خزینه تهی بود شاید  
نکند هرگز اهل دانش و داد دل مردم خراب و گنج آباد  
پادشاهی که یار درویش است پاسبان ممالک خویش است<sup>۲۴</sup>

در مورد برآوردن کام مردم و دستگیری و رفع ستم از ایشان، سعدی سخنان فراوانی دارد که در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌شود. کلام سعدی خود آن‌چنان گویاست که به توضیح و تفسیر نیازی نیست.

امید خلق برآور چنان که بتوانی به حکم آن تو را هم امید مغفرت است  
که گر ز پای درآیی بدانی این معنی که دستگیری درماندگان چه مصلحت است<sup>۲۵</sup>

«پیران ضعیف و بیوه زنان و یتیمان و محتاجان و غریبان را همه وقت امداد می‌فرماید که گفته‌اند که هر کس که دستگیری نکند، سروری را نشاید و نعمت بر او نیاید. پادشاهان، پدر یتیمانند باید که بهتر از آن غمخوارگی کند مر یتیم را که پدرش، تا فرق باشد در میان پدر درویش و پدر پادشاه. داد ستمدیدگان بدهد تا ستمکاران خیره نگردند که گفته‌اند: سلطان که رفع دزدان نکند، حقیقت خود کاروان می‌زند».<sup>۲۶</sup>

«کاروان زده و کشتی شکسته و مردم زیان رسیده را تفقد حال به کمابیش بکند که اعظم مهمات است. مستأجر بستان و ضامن مستغلات را که دخل به مشروط وفا نکرده باشد، در استیفاً مضمون سخت نگیرد و به آخر معامله چیزی مسامحه کند و بار دیگر عملی از آن با منفعت‌تر ارزانی دارد تا منتفع گردد».<sup>۲۷</sup>

«با غریم موسر و غارم معسر صبر کند و به قدر حال از وی به قسط بستاند و اگر هر دو طرف مفلسانند و خزینهء بیت‌المال معمور، شاید که بفرماید ادا کردن».<sup>۲۸</sup>

پادشاه عادل، از ازدحام مردم برای دادخواهی نباید دلگیر شود و واجب است که زحمت فرمان بر آن را تحمل نماید:

خداوند فرمان و رای و شکوه ز غوغای مردم نگردهد ستوه<sup>۲۹</sup>

هیچ گاه در مردم به چشم استحقار ننگرد چه:

بزرگی نماند بر آن پایدار که مردم به چشمش نمایند خوار<sup>۳۰</sup>

سعدی بر آن است که مردم رنج دیده بهتر از سایرین خدمت می‌کنند چون طعم بی‌نواپی را چشیده‌اند و از دچار شدن مجدد بدان می‌هراسند، پس دل به کار می‌سپارند: «مردم سختی دیده محنت کشیده را خدمت فرماید که به جان در راستی بکوشند از بیم بی‌نواپی».<sup>۳۱</sup>

در نظر سعدی بخشش، افضل همهء فضایل است زیرا راحت خلق را در پی دارد:

گر کان فضایی و گر دریایی بی‌راحت خلق باد می‌پیمایی

ور با همه عیب‌ها کریم آسایی عیبت هنر است و زشتی‌ات زیبایی<sup>۳۲</sup>



از نشانه‌های بزرگی، دیده فرو بستن از دارایی مسکینان و بخشودن ضعیفان است: «شکر بزرگی آن است که بر خردان ببخشایند و همّت عالی آن است که دست به مال مسکینان نیالایند».<sup>۳۳</sup>

بر یتیمان رحم آورد و: «مال مردگان بر یتیمان باز گذارد، که دست همّت به مثل آن آلودن لایق قدر پادشاه نیست و مبارک نباشد».<sup>۳۴</sup>

در عقوبت بدان و فاسقان و دزدان جدّ بلیغ نماید زیرا: «کام و مراد پادشاهان، حلال آن‌گاه باشد که دفع بدان از رعیت بکنند؛ چنان که شبان دفع گرگ از گوسفندان... سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید».

البته توجه به این نکته مهم است که: «مالش رندان و فاسقان وقتی پسندیده آید که به نفس خویش از فجور بپرهیزد».<sup>۳۵</sup>

شیخ بارها در آثار خویش به بازگشت نتیجه اعمال انسان بدو در این جهان اشاره کرده است. در نصیحت شاهان هم، ایشان را از ظلم بر مردم و سوی استفاده از قدرت برحذر می‌دارد، زیرا اگر در این عالم نتیجه عمل خویش را نبینند، قطعاً در آخرت به عذاب حق گرفتار می‌آیند؛ در حالی که گاه خود از دشمنی پنهانی که در قلب مردم انگیزته و موجب نفرین ایشان شده‌اند، آگاهی ندارند و تمام هم خود را صرف دفع دشمنان آشکار خویش می‌نمایند. سعدی در این باره تذکر می‌دهد که:<sup>۳۶</sup> «چندان که از زهر مکر و غدر و فدایی و شیبخون بر حذر است، از درون خستگان و دل‌شکستگان و دعای مظلومان و ناله مجروحان برحذر باشد. سلطان غزنین گفتی من از نیزه مردان چنان نمی‌ترسم که از دوک زنان یعنی از سوز سینه ایشان».<sup>۳۷</sup>

در باب پرهیز از سوی استفاده از قدرت می‌گوید:

نصیحت به جای است اگر بشنوی ضعیفان می‌فکن به کتف قوی

که فردا به داور بود خسروی گدایی که پیشت نیززد جوی<sup>۳۸</sup>

و به بهره گرفتن از قدرت در جهت کرم و نوازش خلق سفارش می‌کند:

چو خود را قوی حال بینی و خوش به شکرانه بار ضعیفان بکش

وگر پرورانی درخت کرم بر نیکنامی خوری لاجرم<sup>۳۹</sup>

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

بندهء حلقه به گوش ار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش<sup>۴۰</sup>

افلاطون در کتاب جمهور دربارهء ظلم می‌گوید: «بدیهی است که ظلم در هر جا ظاهر شود، خواه در یک شهر، خواه در یک قبیله، خواه در یک سپاه، خواه در میان جمعیتی دیگر، خاصیتش این است که ایجاد نفاق و اختلاف کرده، توانایی همکاری را از آن جمع سلب می‌کند و بین افراد آن جمعیت و هم فیما بین آنان و مردم عادل خصومت تولید نماید»<sup>۴۱</sup> و بر آن است که: «آن چه مردم را وادار به ارتکاب به ظلم می‌کند آهستگی نیست، بلکه بی‌خبری از عدالت است»<sup>۴۲</sup>.

پیامبر اکرم(ص) ظالمان را از دعای مظلوم زنهار می‌دهد و می‌فرماید: «قال رسول الله اتقوا دعوة المظلوم فانها تسرى الى الظالم بالليل». پیامبر خدا گفت: «تقوای الهی پیشه کنید و از دعای ستمدیده بپرهیزید زیرا دعای او به هنگام شب به سوی ستمکار راه می‌پیماید»<sup>۴۳</sup>.  
علی(ع) نیز هنگام گسیل داشتن مالک اشتر به مصر بدو توصیه می‌کند که: «ایاک و الظلم فان الظالم رهین هلاک فی الدنيا و الآخرة: از ستم بپرهیز که ستمگر در دنیا و آخرت در گرو نابودی است»<sup>۴۴</sup>.

ابوالحسن عامری بر آن است: «زندگی برای ستمگر از مرگش بدتر است و مرگ برای او از حیات برتر. به گفته افلاطون، آمرزش ستمگر باعث ویرانی نفس و بدن و خاندان او و بقیهء مردم است»<sup>۴۵</sup>.

کلام فوق به سخن سعدی بسیار نزدیک است آن جا که می‌گوید:

ظالمی را خفته دیدم نیم روز گفتم: این فتنه است، خوابش برده به

آن که خوابش بهتر از بیداری است این چنین بد زندگانی مرده به<sup>۴۶</sup>

شیخ دربارهء ظلم و تأثیر ویرانگر آن بر ستمگر و ستمدیدگان، ابیات و عبارات فراوانی دارد که در این جا به پاره‌ای از آنها اشارت می‌رود:

دوران ملک ظالم و فرمان قاطعش چندان روان بود که برآید روان او

هرگز کسی که خانهء مردم خراب کرد آباد بعد از آن نبود خاندان او<sup>۳۷</sup>

نگر تا نبینی ز ظلم شهی که از ظلم او سینه‌ها چاک بود

ازیرا که دیدیم کز بد بتر بسی اندر این عالم خاک بود

چو شد روز آمد شب تیره رنگ چو جمشید بگذشت ضحاک بود<sup>۳۸</sup>

امیر ما غسل از دست خلق می نخورد که زهر در قدح انگبین تواند بود

عجب که در غسل از زهر می‌کند پرهیز حذر نمی‌کند از تیره آه زهرآلود

حاکم ظالم به سنان قلم دزدی بی‌تیر و کمان می‌کند

گلهء ما را گله از گرگ نیست این همه بیداد شبان می‌کند

آن که زیان می‌رسد از وی به خلق فهم ندارد که زیان می‌کند

چون نکند رخنه به دیوار باغ دزد، که ناطور همان می‌کند<sup>۳۹</sup>

نفس ظالم مثال زنبور است که جهانش ز دست می‌نالند

صبر کن تا بیوفتد روزی که همه پای بر سرش مالند<sup>۴۰</sup>

آن ستمدیده ندیدی که به خونخواره چه گفت: ملکاجور مکن چون به جوار تو دریم

گله از دست ستمکار به سلطان گویند چون ستمکار تو باشی گله پیش که بریم

ظلم از دل و دست ملک نیرو ببرد عادل ز زمانه نام نیکو ببرد

گر تقویت ملک بری ملک بری ور تو نکنی هر که کند او ببرد<sup>۴۱</sup>

مبین کز ظلم جباری، کم آزاری ستم بیند ستمگر نیز روزی کشتهء تیغ ستم گردد<sup>۴۲</sup>

ظالم بمرد و قاعدهء زشت از او بماند عادل برفت و نام نکو یادگار کرد<sup>۴۳</sup>

نکند جور پیشه سلطان که نیاید ز گرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند<sup>۴۴</sup>

رابطهء زمامدار و مردم

مکن خیره بر زبردستان ستم که دستی است بالای دست تو هم<sup>۵۵</sup>  
مروّت نباشد بر افتاده زور بر دمرغ دون دانه از پیش مور  
کسان برخوردارند از جوانی و بخت که بر زبردستان نگیرند سخت<sup>۵۶</sup>

«پادشاهان و لشکریان از بهر محافظت رعیتند، تا دست تطاول قوی را از ضعیف کوتاه گردانند، چو دو دست قوی کوتاه نگردانند و خود دراز دستی روا دارند، مر این پادشاه را فایده نباشد، لاجرم بقایی نکند»<sup>۵۷</sup>.

در حکایتی از *گلستان* از ظلم حاکمی می‌گوید که باعث می‌شود مردم، سرزمینشان را ترک کنند و در نتیجه درآمد کم می‌شود و خزانه تهی می‌ماند.<sup>۵۸</sup>

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش  
بندهء حلقه به گوش ار ننوازی برود لطف کن، لطف که بیگانه شود حلقه به گوش<sup>۵۹</sup>  
سعدی پادشاه را به حفاظت اموال رعیت و خودداری از ظلم حتی اندک دعوت می‌کند و برای نمونه عدالت انوشیروان را ضمن حکایتی بیان می‌نماید. «آورده‌اند که نوشین‌روان عادل را در شکارگاهی صید کباب کردند و نمک نبود و غلامی به روستا رفت تا نمک آرد، نوشین‌روان گفت: نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگرده. گفتند: از این قدر چه خلل آید؟ گفت: بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بوده است، هر که آمد بر او مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده»:

اگر از باغ رعیت ملک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد ز نند لشکریانش هزار مرغ به سیخ<sup>۶۰</sup>

هر آن کس که جور بزرگان بُرد نسوزد دلش بر ضعیفان خرد

گر از ظالمان سختت آید سخن تو بر زبردستان درشتی مکن

نکو گفت بهرام شه به وزیر که دشوار با زبردستان مگیر<sup>۶۱</sup>

همراهی با ظالم، به گفتهء پیامبر(ص) موجب خروج از دین است. این سخن در *السعادة و الاسعاد* چنین بیان شده است: «قال رسول الله صلی الله علیه: من مشی مع ظالم

و هو يعلم أنه ظالم، فقد خرج من الاسلام. رسول خدا که درود حق بر او باد گفت: هر که با ستمگر همراهی کند در حالی که می‌داند ستمگر است، هر آینه از اسلام خارج شده است.<sup>۶۲</sup>

پادشاه باید خدمت به مردم را وجهه همت خود قرار داده و ادای خدمت، جز در حالت هوشیاری ممکن نیست. عیاشی و خوشگذرانی از ویژگی‌های اغلب پادشاهان بوده است. افراط در عیش و عشرت موجب غفلت از امور مملکت می‌گردد. نتیجه این غفلت، هم به زیان زمامدار است و هم مضرّ به حال رعیت؛ چون دست ستمگران و زورگویان را بر جان و مال مردم گشاده می‌دارد. سعدی، با توجه به این حقیقت، زمامدار را چنین زنه‌ار می‌دهد: «پادشاهی که به لهو و شراب، از مصالح مملکت، غافل نشیند و مهمّات امور مملکت به نویسندگان باز گذارد، ایشان هم به جذب منافع خویش از مهمّات رعیت فارغ نشینند، بسی بر نیاید که ملک خراب گردد.<sup>۶۳</sup>

در مواعظ نیز آورده است:

خداوند کشور خطا می‌کند شب و روز ضایع به خمر و خمار  
جهان‌بانی و تخت کیخسروی مقامی بزرگ است کوچک مدار  
که گر پای طفلی برآید به سنگ خدای از تو پرسد به روز شمار<sup>۶۴</sup>  
و سرانجام این‌که اگر حاکمی بقای دولت خویش خواهد، باید در تأمین مصالح خلق بکوشد و از استثمار مردم و بهره‌کشی از آنان پرهیز نماید:

نشان آخر عهد و زوال ملک وی است که در مصالح بیچارگان نظر نکند  
به دست خویش مکن خانقاه خود ویران که دشمنان تو با تو از این بتر نکند<sup>۶۵</sup>  
سultan باید که خیر درویش خواهد نه مراد خاطر خویش  
تا او به مراد خود شتابد درویش مراد خود بیابد<sup>۶۶</sup>

از نشانه‌های بزرگی، امتنان از کسانی است که شروط خدمت را به جای آورند و در ادای آن به جان بکوشند. سعدی در این باره می‌گوید: «حق بزرگان به زیردستان، شروط

خدمت به جای آوردن است و کمال فضل خداوندگاران شکر خدمت بندگان گفتن و منت نانهادن».<sup>۶۷</sup>

### رابطه مردم و زمامدار

سعدی همه جا، هم‌چنان که اشاره شد، مردم را به اطاعت از شاهان فرا می‌خواند، اما در عین حال، بر عزت نفس و بی‌نیازی از شاهان نیز تأکید می‌کند. شیخ این معنی را در قالب حکایتی زیبا آورده است، بدین قرار که: پادشاهی بر درویشی گذر می‌کند و درویش بدو التفاتی نمی‌نماید و ملک خشمگین می‌شود. شخصی به درویش اعتراض می‌کند که: «ای جوانمرد سلطان روی زمین بر تو گذر کرد، چرا خدمتی نکردی و شرط ادب به جای نیاوردی. گفت: سلطان را بگوی: توقع خدمت از کسی دارد که توقع نعمت از تو دارد و دیگر بدان که ملوک از بهر پاس رعیتند، نه رعیت از بهر طاعت ملوک.

پادشه پاسبان درویشش است گر چه رامش به فر دولت اوست

گوسپند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست»<sup>۶۸</sup>

البته درافتادن با زورمندان و حاکمان شرط عقل نیست و سعدی همگان را از این امر برحذر می‌دارد و بر آن است که: «هر که با بزرگان ستیزد خون خود ریزد».

خویش‌تن را بزرگ پنداری راست گفتند: یک، دو بیند لوچ

زود بینی شکسته پیشانی تو که بازی کنی به سر با غوج»<sup>۶۹</sup>

پنجه با شیر زدن و مشت با شمشیر، کار خردمندان نیست.

جنگ و زورآوری مکن با مست پیش سرپنجه در بغل نه دست»<sup>۷۰</sup>

ضعیفی که با قوی دلاوری کند، یار دشمن است در هلاک خویش:

سایه پرورده را چه طاقت آن که رود با مبارزان به قتال

سست بازو به جهل می‌فکند پنجه با مرد آهنین چنگال»<sup>۷۱</sup>

۱. دوره آثار افلاطون، ج ۱، ص ۸۹ / ۲. همان، ص ۳۵۷ / ۳. اخلاق ناصری، ص ۲۶۹ / ۴. السعادة و السعاد، ص ۲۱۵ / ۵. الحکمة الخالده (جاویدان خرد)، ص ۵۶ / ۶. جمهور، ص ۷۱ / ۷. همان، ص ۶۲ / ۸. کلیات، گلستان، باب اول ۵۷-۵۸ / ۹. همان، ص ۶۹ / ۱۰. کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۸۳ / ۱۱. این ابیات نیز ناظر به همین مفهوم است:

ضرورت است که آحاد را سری باشد وگرنه ملک نگیرد به هیچ روی نظام  
به شرط آن که بداند سر اکابر قوم که بی‌وجود رعیت سری است بی‌اندام

۱۲. کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۷۸ / ۱۳. همان، ص ۸۸۲ / ۱۴. همان، ص ۸۷۱ / ۱۵. رک به: السعادة و الاسعاد، ص ۲۱۶ / ۱۶. مطووعه: داوطلبان. ۱۷. اخلاق ناصری، ص ۳۰۵-۳۰۴ / ۱۸. مکاتبات رشیدی، ص ۱۱۹-۱۱۸ نقل از تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۵، ص ۱۱۳-۱۱۲ / ۱۹. کلیات، مواعظ، ص ۸۳۷ / ۲۰. کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۸۴ / ۲۱. همان، ص ۸۸۰ / ۲۲. کلیات، مواعظ، ص ۸۳۱ / ۲۳. همان، ص ۸۴۷ / ۲۴. همان، ص ۸۴۷ / ۲۵. همان، ص ۸۱۳ / ۲۶. کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۷۵ / ۲۷. همان، ص ۸۷۷ / ۲۸. همان جا. ۲۹. همان، ص ۸۷۸ / ۳۰. کلیات، مواعظ، ص ۸۵۸ / ۳۱. کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۷۷ / ۳۲. کلیات مواعظ، ص ۸۴۶ / ۳۳. کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۸۴ / ۳۴. همان، ص ۸۸۳ / ۳۵. همان، ص ۸۷۶ / ۳۶. نمونه‌های دیگر: «حمله مردان و شمشیر گران آن نکند که ناله طفلان و دعای پیرزنان».

«سوز دل مسکینان آسان نگیرد که چراغی شهری را بسوزد».

کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۸۳

نیایدت که پریشان شود قواعد ملک نگاه دار دل مردم از پریشانی

چنان که طایفه‌ای در پناه جاه تواند تو در پناه دعا و نماز ایشانی

(کلیات، مواعظ، ص ۸۳۹)

«سلطان خردمند رعیت را نیازارد تا چون دشمن برونی زحمت دهد از دشمن اندرونی ایمن باشد».

(کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۷۹ نیز رک به: گلستان، باب هشتم، ص ۱۹۱) / ۳۷. کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۸۶ / ۳۸. کلیات، بوستان، چاپ اول، ص ۲۳۲ / ۳۹. همان، باب چهارم، ص ۳۰۹ / ۴۰. کلیات، گلستان، باب اول، ص ۴۳ / ۴۱. جمهور، ص ۸۰ / ۴۲. دوره آثار افلاطون، ج ۱، ص ۳۶۱ / ۴۳. السعادة و الاسعاد، ص ۲۴۶ / ۴۴. همان. ۴۵. رک: همان، ص ۲۴۱ / ۴۶. کلیات، گلستان، باب اول، ص ۴۸ / ۴۷. کلیات، مواعظ، ص ۸۳۵ / ۴۸. همان، ص ۸۲۵ / ۴۹. همان، ص ۸۲۲ / ۵۰. همان، ص ۸۲۲ / ۵۱. همان، ص ۸۴۲ / ۵۲. همان، ص ۷۱۱ / ۵۳. همان، ص ۷۱۲ / ۵۴. کلیات، گلستان، باب اول، ص ۴۴ / ۵۵. کلیات، بوستان، باب چهارم، ص ۳۲۰ / ۵۶. همان، باب اول، ص ۲۲۲ / ۵۷. کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۸۲ / ۵۸. کلیات، گلستان، ص ۴۳-۴۴ / ۵۹. همان، باب اول، ص ۴۴ / ۶۰. همان، ص ۵۵-۵۶ / ۶۱. همان، باب چهارم، ص ۳۱۷ / ۶۲. السعادة و الاسعاد، ص ۲۴۴ / ۶۳. کلیات، نصیحة الملوک، ص ۸۸۶ / ۶۴. کلیات، مواعظ، ص ۸۲۸

۶۵/ همان، ص ۸۲۳ / ۶۶. همان، ص ۸۵۲ / ۶۷. کلیات، نصیحة الملوك، ص ۸۸۲ / ۶۸. کلیات، گلستان، باب اول، ص ۶۲ / ۶۹. همان، باب هشتم، ص ۱۷۹-۱۸۰ / ۷۰. همان، ص ۱۸۰ / ۷۱. همان.

### منابع:

۱. قرآن کریم
۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، *اخلاق ناصری*، به تنقیح و تصحیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری، تهران انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۵۹.
۳. بویل، ج. آ. *تاریخ ایران*، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
۴. ابن مشکویه رازی، شرف‌الدین عثمانی بن محمد قزوینی، ترجمه جاویدان خرد، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۵. افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸.
۶. بدوی، عبدالرحمن، *الحکمة الخالده (جاویدان خرد)*، حقه و قدم له، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
۷. *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
۸. العامری النیسابوری، ابن الحسن ابی ذر محمد بن یوسف، *العساة و الاسعاد فی السیر الانسانیة*، به کتابت و مباشرت مجتبی مینوی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
۹. سعدی، شیخ مصلح‌الدین، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، امیرکبیر، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۶۷.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر، *لغتنامه دهخدا*، نشر مؤسسه دهخدا.
۱۱. ونسینگ، آرنه یان، *المعجم الفهرس الالفاظ الحدیث النبوی*، نشر بریل، لیدن، ۱۹۶۹.
۱۲. عبدالباقی، محمد عبدالقواد، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۴ م.
۱۳. انیس، ابراهیم، *المعجم الوسیط*، دکتر عبدالحلیم منتصر، عطیه الصوالحی، محمد خلف احمد، مترجم محمد بندر ریکی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۱۴. معلوف، لوئیس، *المنجد فی اللغة*، انتشارات دهاقانی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.